

## «این زور آزمایی بین طالبان دلار است و طالبان نفت»

**آیا فکر می کنید پس از سوء قصدهای ۱۱ سپتامبر باید بین ضد امپریالیسم و ضد آمریکایی فرق دقیق تری گذاشت؟**

- امیدوارم دوران ضد آمریکایی بودن به سر رسیده باشد. من هرگز چنین نبوده ام، همان طور که هرگز ضد روس نبوده ام. من همیشه با سیاست سرمایه داری آمریکایی مخالف بوده ام چنانکه با سوسیالیسم روسی. وقتی از کسی می پرسند که آیا ضد آمریکایی ست یا مثلاً ضد روسی، بدین معنا ست که از او می خواهند بگویند که آیا ضد ملت معینی هست یا نه. از نظر من هر ملتی به دو قسمت تقسیم می شوند: آن ها که فرمان می رانند و آن ها که رنج می برند. من خود را در کنار آمریکایی ها و روس هایی می دانم که استثمار می شوند چنانکه خود را مخالف سیاست آمریکا در ویتنام یا سیاست روسیه در لهستان و چکسلواکی دانسته ام. من خیلی خوشوقت تر می بودم اگر در ۱۱ سپتامبر به جای دو برج نیویورک که پر از هزاران زحمتکش آمریکایی بوده و ظاهراً حدود هزار نفرشان از برگهء اقامت قانونی محروم بوده اند، پنتاگون ویران می شد و کاخ سفید هم از خطر نمی جست. دشمنان من «وابستگان به امپراتوری (*les imperiaux*)» هستند که سابقاً آن ها را سرمایه دار می نامیدند، حالا هر ملیتی می خواهند داشته باشند.

**- در کتاب امپراتوری (Empire) که با همکاری نویسنده آمریکایی میکائل هاردت (Michael Hardt) نوشته اید، شما جهان کنونی را همچون نظامی فراگیر از سلطه تعریف می کنید. آیا تروریسم اسلامی خارج از این «امپراتوری» قرار ندارد؟**

- یکی از درس های مهم و شگفت انگیز ۱۱ سپتامبر این است که معلوم شد آمریکایی ها نیز در درون امپراتوری جای دارند. جزیره نشینی و مصونیت استراتژیک ایالات متحده تمام شد! من با دانیل بن سعید هم نظر نیستم که فکر می کند سرمایه داری هنوز از طریق دولت - ملت بیان می شود. این ماجرای وحشتناک که در نیویورک رخ داد نوعی تراژدی شکسپیری ست، نه؟ این خانوادهء سلطنتی، یا بهتر بگوییم خانوادهء امپراتوری، ست که از هم گسسته - بگذریم که اشخاصی مانند بوش کوچک و دوستانش در خور این نمایشنامه نیستند. ما شاهد زور آزمایی بین طالبان دلار و طالبان نفت ایم! هریک از آن ها با دیگری و به اتکاء یکدیگر ساخته شده اند و حالا کینه است که فرمان می راند. این نه جنگ، بل انتقام است! آیا فکر نمی کنید که دوباره فرو رفتن در این واقعیت کهن از خشونت های شکسپیری و در این جو انباشت بدوی، آنطور که مارکس می توانست بگوید، چقدر بیرحمانه و خونخوارانه است؟

**- بازگشت موفقیت آمیز دولت - ملت را که از آن انتظار می رود در عرصه ملی و بین المللی به عنوان یک تنظیم کننده عمل کند، پس از این سوء قصدها چگونه تفسیر می کنید؟**

- جالب ترین چیزی که طی این ۳۰ سال اخیر رخ داده حاکمیت قانون بازار است. حقوق هرگونه مشروعیتی را از دولت سلب کرده است و حالا می بینیم که قانون بازار تق اش درآمده است. می گویند چون فرمول های دیگر از کار افتاده دولت باید مداخله کند. یکی از دوستانم فرانسوا اولاد [فیلسوف و ناشر آثار میشل فوکو] که در حال حاضر با سندیکای کارفرمایان فرانسه همکاری دارد [باید از خود انتقاد کند، زیرا او نیز مانند همه دست راستی

هایی که طرفدار فوکو هستند معتقد است که قانون بازار، بدون هیچ تضمینی از طرف دولت، می تواند کارکرد داشته باشد. امروز حق با میشل فوکوی حقیقی ست که در تحلیل کنترل، راه مارکس را دنبال می کند. بازار آزاد هرگز وجود نداشته و همواره يك فریب بوده است. فوکو چه خوب گفته است که این جنگ نیست که ادامه سیاست است، بلکه این سیاست است که ادامه جنگ است. جنگ شالوده سیاست است!

**- آیا این وضعیت را می توان با وضعیت انقلاب نطفه ای و جنینی مقایسه کرد که شما به عنوان رهبر جنبش چپ افراطی ایتالیا، موسوم به «استقلال کارگری»، در سال های ۱۹۷۰ در آن مشارکت داشتید [تونی نگری به همین خاطر به ۱۳ سال زندان محکوم شد و در حال حاضر با استفاده از يك سیستم نیمه آزاد دوران محکومیت اش را طی می کند]؟**

- سال های ۱۹۷۰ آغاز خروج از مدرنیت محسوب می شد. امروز ما در پسامدرنیت به سر می بریم. من هرگز تروریست نبوده ام، اما می توانم به شوخی خود را چنین تعریف کنم. از این ها گذشته، من تاوانش را به طور کامل پرداخته ام! ولی مسأله بر سر افراط گرایی توده ای بود. ما در دیالکتیک دولت قانون قرار داشتیم، در دیالکتیک بین سوسیالیسم و فاشیسم، در مبارزه بین سوسیالیسم [سوسیال دموکراسی - م.] و کمونیسم. امروز دیگر حاکمیتی وجود ندارد. حتی اساس حاکمیت تماماً به نفع ماشین جنگی، یعنی ماشین سرمایه داری جهانی تغییر یافته است و حالا که در این زیر و زبر شدگی بزرگ غوطه وریم، از خود می پرسیم فرمان دست چه کسی ست؟ این است سؤالی که پاسخ می طلبد! آمریکایی ها می کوشند ریاست کنند. حالا چه باید کرد؟ «کوچ کردن»، خود را از این بحث کنار کشیدن، ترك کردن، رها کردن تا نهایت: کار خود، جنگ، دانش. این یعنی پی افکندن نوع دیگری از زندگی که با زندگی این آقایان، طالبان دلار و طالبان نفت، یکی نیست.

(از لوموند مورخ ۴ اکتبر ۲۰۰۱، مصاحبه کنندگان: کارولین مونو، نیکولا ویل، ترجمه تراب حق شناس)